

## بنام خداوند دادگر

### شمهء دربارہء رنج های مقدس

نسیم رهرو، ای فرزند افغان  
خدایت داده است، اخلاق و ایمان  
نکردی خم سرت بر خلق و پرچم  
شدی درپیش وجدان شاد و شادان

خداوند مَنان و نهایت مهربان را سپاس بیحد و شکرانه بی پایان، که در همین او اواخر با وجود تکلیف های صحی زیاد که دارم، برایم توفیق مطالعه سه کتاب از فرزانه فرزندان وطن عزیز ما را از سایت وزین گفتمان عنایت فرمود.

این کتابها عبارتند از:

اول- فرار از کام مرگ، خاطرات زندان دکتور محمد عثمان هاشمی.  
دوم- جنایات حزبی جلد 2 (جنایات هفتم ثور)، درباره حزب دموکراتیک خلق افغانستان (محمد شاه فرهود).  
سوم- رنج های مقدس، خاطراتی از شکنجه در زندانهای خاد (محمد نسیم رهرو).

بنده که مدت هفت سال را در اتحاد شوروی سابقه تحصیل کرده و بعد از آن مدت پانزده سال را تا ترک اجباری وطن محبوب ما در انستیتوت پولی تخنیک کابل که بگفته این وطن فروشان خلقی و پرچمی، به منزلهء ستون فقرات احزاب کثیف شان بود، تدریس نمودم.

چه در شوروی سابقه و چه در زمان تدریس در انستیتوت پولی تخنیک کابل، این نوکران و چاکران سوسیال امپریالیزم شوروی را خوب می شناختم. کار یک تعداد شان جاسوسی و خدمات بیشرمانه دور از اخلاق افغانی و انسانی بود.

با وجودیکه دیپلوم های سرخ و بلند بالای دیگر را از با داران خود گرفته بودند، اکثراً لیاقت و اهلیت آن دیپلوم ها را نداشتند، مگر به نسبت حزبی

بودن خودچوکی های کادرهای علمی پولی تخنیک، پوهنتون کابل و دیگر مؤسسات علمی کشور را قبضه نموده بودند. ترفیعات علمی شان بصورت اتوماتیک بالا میرفت. مگر چلو صاف دانش شان نزد شاگردان از آب برآمده بود. از همین رو آنها هیچ یک استاد لایق و دانشمند را دیده نداشتند و تا توانستند آنها را یا از وظایف اخراج و یا به بهانه های دروغین روانه زندانهای مخوف صدارت، شش درک و پلچرخه یا زندانهای دیگر نمودند که متأسفانه یک تعداد زیادشان در راه آزادی و سر بلندی وطن خویش، جانهای شیرین شانرا از دست داده شهید گردیدند. جنات النعیم منزل و مأوای شان باد.

با آنچه گفته آمدم، پیش از مطالعهء کتابهای فوق الذکر تا این حد از ظلم و شکنجه های این وطن فروشان و حیوانات دوپا که در حق فرزندان وطنپرست ما روا میداشتند آگاهی زیاد نداشتم. گرچه خودم نیز تقریباً یک ماه را در زندان خاد میدان شهر و خاد شش درک کابل گذشتانده بودم و معجزه آسا از نزد جلادان رهایی یافتم که تفصیل آن از حوصلهء این سطور به دور است.

برادر وطنپرست ما، آقای نسیم رهرو در قلب گرمای ماه اسد در سال ۱۳۶۰ هـ.ش. به جرم آزادی وطن از دست خرس های قطبی و غلامان پست فطرت و فرومایه شان، دستگیر و روانهء زندان شد. نسیم رهرو مدت ده سال را با مشقات و زجرهای بی شمار در زندانهای صدارت و پلچرخه کابل گذشتاند. هر قدر شکنجه های فزینی و روحی برایش دادند، مگر از نزد آن راد مرد بالیمان و متعهد، چیزی را که مستنطقین خونخوار با باداران روسی شان میخواستند حاصل شان نیامد.

رهرو از آن بزدلانی نیست کز فرط عذاب  
سربپای خائنین خلق و پرچم خم کند  
هر قدر کردند شکنجه آن جوان بی بدیل  
حاصل از نزدش نکردند آنچه را میخواستند

نسیم رهرو دررنج های مقدس از واقعیتها و شکنجه های که درده سال زندانی بودن خود وسایر آزاده گان زندانی، ولو که دارای مفکوره های مختلف سیاسی، ولی بر علیه اشغال وطن عزیزشان مبارزه نموده و محکوم بزندان، شکنجه های زیاد و حتی اعدام گردیده بودند، صادقانه یادآوری، همدردی و همنوائی می نماید.

از جمله صدها هزار هموطن مظلوم ما که به جرم نابخشودنی!! مخالفت با کودتای وطنفروشان خلقی و پرچمی و اشغال وطن محبوب ما توسط خرس های قطبی، محبوس، شکنجه و اعدام گردیدند، متأسفانه نتوانستند که خاطرات زندانها، شکنجه ها، تحقیرها، نیش زبان زدن ها، بیخوابی ها و ده بار رفتن شان تا پلیگونها و زجر دانهای بی حد و حصر جسمی و روحی را در قید قلم آورده و برای نسل های آینده کشور انتقال دهند و با خود درگور های دسته جمعی و ناپیدا به خاک سیه بردند.

اما اندک مردانی هستند که تا حد امکان، آن خاطرات جان سوز و جگر خراش را در قید قلم آورده و برای نسل ها آینده و وطن بارمغان و ودیعه گذاشته اند. رنج های مقدس یکی از این هدایای بی بدیل خاطرات ده ساله زندان برادر گرامی ما نسیم رهرو می باشد.

او در مدت ده سال زندان از دست جلادان خلقی و پرچمی، وحشیانه و دور از کرامت انسانی، شکنجه شد.

**"مرد می باید که درکشا کش دهر  
سنگ زیرین آسیاب باشد"**

آن سنگ زیرین آسیاب نسیم رهرو بود که مردانه و استوار ایستادگی کرد و کوچکترین اعترافی از وی گرفته نتوانستند.

**مرحبا ای پور افغان مرحبا  
سرفراز هستی به دوران مرحبا  
نام نیکت زیب تاریخ وطن  
است رنج ها یت مقدس، مرحبا**

اگر همزمان نسیم رهرو یکبار شهید شدند، مگر رهرو عزیز در طول ده سال، هزارها بار در هر لحظه و هر دقیقه در چند قدمی شهادت میرسید. تصور اینچنین حالت خیلی ها مشکل و حتی ناممکن است.

نسیم رهرو بلاخره بعد از رنج هاوشکنجه های ده ساله از چنگال درنده ها رهائی یافت مگر خاطرات بسیار تلخ و چشم دیدش از زندان تا آخر عمرش با وی خواهد بود.

همانطوریکه میگویند، آدمی از سنگ سختتر و از گل نازکتر است. رهرو همان از سنگ سختترها بوده و خالق متعال استقامت و توان پایداری را برایش داده بود تا سرمشق دیگران گردد.

بلی رنج های مقدس تراژیدی است که مطالعه آن برای اشخاص وطنپرست، انسان دوست و دارای قلب های رقیق و باعاطفه، بدون ریختن اشک ناممکن است.

لعنت خدا و نفرین میلیونها هموطن ما بر آن جانیانی باد که هر روز و در شبها خصوصاً، خفاش گونه زندانیان مظلوم و بیگناه را به جوقه های صد نفری یا بیشتر به پلیگون ها برده و بیرحمانه تیر باران میکردند تا در زندانها جای بیشتر برای محبوسین تازه وارد خالی شود.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

و بزودی خواهند ظالمان دانست که باز گشت شان به کجاست. (سوره مبارکه الشعرا).

نه شاعرم نه ادیب، لیک بر حد توان  
زهجو خائنان وطن، شاد و خرسندم  
مجاهدم به قلم گرچه دورم از میهن  
به هر کجا که روم باز هم، یک افغانم  
به خدمت وطنم حاضرم از دل و جان  
به خائنان وطن تا ابد، خروشانم

"به خائنین وطن یک سره ستیزه و کین  
مراست مسلک و کیش و مراست مذهب و دین"

در آخر گرچه قدری از اصل موضوع به حاشیه میروم مگر با اجازه دوستان و برای بیداری و جرئت یابی جوانان وطن در مقابل اشغالگران، میخواهم یکی از ده ها برخورد های بسیار شدید خود را در مدت تدریس در پولی تخنیک کابل باروس ها و غلامان حلقه برگوش و قلاده برگردن آنها بطور فشرده بیان نمایم:

در انستیتوت پولی تخنیک کابل که شاگردان برای مدت پنج سال تعلیمی مطابق ده سمستر درس میخواندند، سمستر دهم آنها مخصوص اجرای پروژه های دیپلوم هایشان بود.

هر استاد واجد شرایط دیپارتمنت، پنج الی شش شاگرد را در کارهای پروژه دیپلوم هایشان راهنمایی میکرد. در آخر سمستر چند روزی برای دفاع محصلین از پروژه های دیپلوم هایشان اختصاص داده شده بود. در روزها و اوقات دفاع پروژه های دیپلوم، یک تعداد زیاد محصلین، رفقا، دوستان و اقارب آنها حضور بهم میرساندند.

در سالهای ۱۳۶۱ و یا ۱۳۶۲ ه.ش بود، روزیکه یک دختر محصله از شاگردانیکه کار دیپلومش را من راهنمایی میکردم، در صدر سالون و در مقابل حضار مجلس از کار پروژه دیپلوم خود در حال دفاع و سخنرانی بود، یکی از استادان روسی دیپارتمنت ساختمانهای صنعتی و مدنی تیزس کار دیپلوم ویرا نزد خودش بی ادبانه کش نموده و در ورقک زدن آن شد. بعداً موصوفه را (که متأسفانه اسمش را فراموش کرده ام) مخاطب قرار داده و گفت: این فورمل را غلط نوشته ئی. بیچاره شاگردم در آن وقت بسیار حساس پریشان خاطر و مشوش گردید. من تیزس موصوفه را با بسیاری اعتنائی از دست روس پلید که اصلاً مقصودش تحقیر من بود گرفته و دیدم که فورمل صحیح میباشد. ایستاده شده و برایش گفتم فورمل صحیح است و متأسفانه تو خود نمی دانی. همین جملات از دهانم تکمیل نشده بود که تمام حاضرین در آن سالون اعم از خلقی ها و پرچمی ها، آنچنان کف زدند که باصطلاح نزدیک بود سقف سالون بالا بپرد.

این استاد نادان مانند چوب خشک گردیده و در جای خود میخکوب شد و تا آخر مجلس دفاع از هیچ یک از شکر دان نتوانست سوالی بکند.

طرز العمل دفاع دیپلوم هاطوری بود که بعد از دفاع شاکردان، همه حضار محفل بجز هیأت دفاع سالون را ترک میگردند. زمانی که دیگران سالون را ترک نمودند، همان استاد نالایق روسی ایستاده بنده را مخاطب قرار داده و گفت: حیدری تو مرا خجالت دادی، من میدانم با تو چکنم. من در مقابلش ایستاده و گفتم من ترا خجالت نداده بلکه نادانی تو، ترا خجالت داده است. در همان جائیکه ایستاده بودم پشتم بطرف شمال مملکت یعنی (اتحاد شوروی سابقه) بود، روی خود را بآنطرف گشتانده و گفتم دستت آزاد، از آنجا تا مشاوریت پولی تخنیک، ریاست پولی تخنیک و هر جای دیگر که میتوانی و میخواهی دریغ مکن.

صحبت ما در همینجا خاتمه یافته و مباحثه و ارزیابی دفاع و نمره دادن هر شاکرد شروع شد. سپس شاکردان و همه علاقمندان به سالون دعوت گردیدند. نتایج دفاع و نمرات شان اعلام گردید.

مجلس دفاع خلاص و تبریک گفتن ها و هدیه دادن گل ها برای انجنیران جدید شروع شد. همه بطرف خانه ها و کارهای خود رفتند. ولی من که یک دشمن وطن و بدار خلقی ها و پرچمی ها را در حضور عدهء کثیری در شرایط اختناق، بگیرو ببند، ببر و بکش، سخت و مردانه خجالت داده بودم و این کارم در آن وقت به منزلهء جنگ مشت با دروش بود و علاوه بر اینم اخطار هم داده بود. هر ساعت و هر لحظه در انتظار گرفتاری خود بودم. سه چهار روزی به همین منوال گذشت، بلاخره از لطف بی پایان الهی آن استاد روسی و فرعون پولی تخنیک، در دیپارتمنت ساختمانهای صنعتی و مدنی، بنزد آمد و گفت: حیدری من آنچه را بوقوع پیوست فراموش کردم، امید است تو هم فراموش کنی. برایش گفتم تو که فراموش کردی من هم فراموش میکنم (خوب، بعد از سی چند سال بیامد، در قید قلم آوردم تا دیگر فراموشم نشود).

"همت بلند دار که مردان روزگار  
از همت بلند بجائی رسیده اند"

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری  
۲۰۱۶، ۲، ۶، سدنی، آسترالیا